



باصفحه بندی دوباره و
تعویض قلم

شهریار: حیدر بابایا سلام (سلام حیدر بابا) (به آذری و یازگردان فارسی: بهروز ثروتیان)

به سایت آذربایجان خوش آمدید

آذربایجان مهد پاک ترین، نجیب ترین، شریف ترین و آزاد ترین مردمان گیتی.

آذربایجان تجلی گاه بابک، سردار و سالار ملی و آذربایجان سرآغاز ظهور زرتشت.

حیدر بابا، ایلدیریملار شاخاندای سئلر، سولار، شاقیلیدیوب آخاندای قیزلار اوْنا صف باغلییوب باخاندای سلام اولسون شوْکْئوزه،
اَنْلْئوزه! منیم دا بیر آدیم گلَسین دیلْئْ

هما در این مکان گرد هم آمدیم تا دست در دست هم دهیم و میهن خویش را آباد کنیم و از آبادی آن در جای
جای دنیا سخن گوئیم.

ادب و فرهنگ آذری:

مشاهیر

ادب و هنر

شعر

[موسیقی](#)

[زبان](#)

[شارح محبت «بگانه مطلق»](#)

[شهریار](#)

www.jolfa.net

زندگینامه

پدرش او را به روستای قیش قورشاق و خشکناپ منتقل نمود. دوره کودکی استاد در آغوش طبیعت و روستا سپری شد که منظومه حیدر بابا مولود آن خاطرات است. در سال 1331 هجری قمری پدرش او را جهت ادامه تحصیل به تبریز بازآورد و او در نزد پدر شروع به فراگیری مقدمات ادبیات عرب نمود و در سال 1332 هجری قمری جهت تحصیل اصول جدید به مدرسه متحده وارد گردید و در همین سال اولین شعر رسمی خود را سرود و سپس به آموختن زبان فرانسه و علوم دینی پرداخته و از فراگیری خوشنویسی نیز دریغ نمی کرد که بعد ها کتابت قرآن، ثمره همین تجربت می باشد.

در سیزده سالگی اشعار شهریار با تخلص بهجت در مجله ادب به چاپ می رسد . در بهمن ماه سال 1299 شمسی برای اولین بار به تهران مسافرت کرده و در سال 1300 توسط لقمان الملک جراح در دارالفنون به تحصیل می پردازد . شهریار در تهران تخلص بهجت را نپسندیده و تخلص شهریار را پس از دو رکعت نماز و تفعل از حافظ می گیرد.

شهریار از بدو ورود به تهران با استاد ابوالحسن صبا آشنا شده و نواختن سه تار و مشق ردیف های سازی موسیقی ایرانی را از او فرا می گیرد . او همزمان با تحصیل در دارالفنون به ادامه تحصیلات علوم دینی می پرداخت و در مسجد سپهسالار د رحوزه درس شهید سید حسین مدرس حاضر می شد.

در سال 1303 وارد مدرسه طب می شود و از این پس زندگی شورانگیز و پرفراز و نشیب او آغاز می شود . در سال 1313 و زمانی که شهریار در خراسان بود پدرش حاج میر آقا خشکنابی به دیار حق می شتابد . او سپس در سال 1314 به تهران بازگشته و از این پس آوازه شهرت او از مزارها فراتر می رود . شهریار شعر فارسی و آذری را با مهارت تمام می سراید و در سالهای 1329 تا 1330 اثر جاودانه خود حیدر بابایه سلام را خلق و برای همیشه به یادگار می گذارد . منظومه حیدر بابایه سلام تنها در جماهیر شوری به 90 در صد زبانهای موجود ترجمه و منتشر شده است.

در تیر ماه 1331 مادرش دارفانی را وداع می کند . در مرداد ماه 1332 به تبریز آمده و با یکی از منسوبین خود به نام عزیزه عمید خالقی ازدواج می کند که حاصل این ازدواج سه فرزند به نام های شهرزاد و مریم و هادی هستند . در حدود سالهای 1346 شروع به نوشتن قرآن، به خط زیبای نسخ نموده که یک ثلث آن را به اتمام رسانده و دیوان اشعار فارسی استاد نیز چندین بار چاپ و بلافاصله نایاب شده است. در مدت اقامت در تبریز موفق به خلق اثر ارزنده سهندیه دررمانتیک ترکی می گردد . در سال 1350 مجدداً به تهران مسافرت نموده و تجلیل های متعددی از شهریار به عمل می آید . ولی در سال 1354 داغ دیگری از فوت همسر به دلش می نشیند و د رسال 1357 شهریار با حرکت توفنده ا زانقلاب اسلامی همصدا شده و با اعتقاد راسخ و قلبی مالمال از عشق به امام خمینی (ره) دهه آخر عمر خود را سپری می کند . در اردیبهشت ماه سال 1363 تجلیل باشکوهی از استاد در تبریز به عمل آمد . استاد شهریار به لحاظ اشتها در سرودن اشعار کم نظیر در مدح امیر مومنان و ائمه اطهار علیه السلام به شاعر اهل بیت (ع) شهرت یافته . او پس از یک دوره بیماری در 27 شهریورماه سال 1367 دار فانی را وداع و د رمقبره الشعرا به خاک سپرده شد.

سلام بر حیدر بابا (حیدر بابایه سلام)

سروده استاد شهریار

حیدر بابا نام کوهی در زادگاه استاد محمد حسین بهجتی تبریزی ملقب به شهریار است . منظومه « حیدر بابایه سلام » نخستین بار در سال ۱۳۳۲ منتشر شد و از آن زمان تا کنون به زبانهای مختلفی ترجمه شده است . لیکن ترجمه بی بدیل آن به شعر منظوم فارسی توسط دکتر بهروز ثروتیان شاهکاری ماندگار است . مترجم در توضیح هدف خود از انجام این کار بسیار دشوار می گوید : « زیبایی یک شعر در وزن و آهنگ کلماتِ همنشین در یک بیت و هماهنگی آواها از نظر نرمی و درشتی و حتی برداشت و فروداشتِ حرکات نهاده شده که ذوق و استعداد هنرمند آنها را به هم دوخته ، است تا خواست دل او را به صورتی مؤثر و دل انگیز بیان کند . از همین روست که هر گونه تغییر در صورتِ شعر زیبایی و دلربایی آن را پریشان می سازد بی آنکه شاید به شکل خیالی یا معنی آن لطمه ای بزند . » با این حال مترجم معتقد است که هیچ ترجمه ای قادر به انتقال کاملِ بار احساسی و معنوی موجود در این اثر نیست .

منتقدان در توجیه ترجمه زیبای ایشان این مثل فرانسوی را متذکر شده اند که : ترجمه به زن می ماند اگر وفادار باشد زیبا نیست و اگر زیبا باشد وفادار نیست.

حیدربابا سندی زنده است ، و پرده ای رنگین و برجسته از زندگی در روستا را نشان می دهد . مضمون اغلب بندهای آن شایسته ترسیم و نقاشی است . زیرا از طبیعت جاندار سرچشمه می گیرد . قلب پاک و انسان دوست شهریار بر صحنه ها نور می ریزد و خوانندگان شعرش را به گذشت های دور می برد . نیمی از این منظومه نامنامه و یادواره است که شاعر در آن از خویشان و آشنایان و مردم زادگاه خود و حتی چشمه ها و زمینها و صخره های اطراف خشکتاب نام می برد و هر یک را در شعر خود جاودانگی می بخشد .

حیدر بابایا سلام !	سلام حیدر بابا !
(۱) حیدربابا ، ایلدیریملار شاخاندا شاققیلدیوب آخانداسنلر ، سولار ، قیزلار اوئا صف باغلیوب باخانداس انلوزه ! ، سلام اولسون شوکتوزه منیم دا بیر آدیم گلکسین دیلوزه	(۱) حیدربابا چو ابر شخند ، غرد آسمان خروشان شود روان سیلابهای تند و صف بسته دختران به تماشایش آن زمان سلام من بر شوکت و تبار تو بادا گاهی رود مگر به زبان تو نام من
(۲) لرون اوچاندا حیدربابا ، کهلیک کول دیبینن دوشان قالخوب ، قچاندا آچاندا باخچالارون چیچکلنوب ، بیزدن ده بیر مومکون اولسا یاد انله انله آچیلیمان اوزکلری شاد	(۲) پرد ز روی خاک حیدربابا چو کبک تو خرگوش زیر بوته گریزد هراسناک کرده جامه چاک باغت به گل نشسته و گل ممکن اگر شود ز من خسته یاد کن کن دلهای غم گرفته ، بدان یاد شاد
(۳) بایرام ینلی چارداخلاری ییخانداس چیخانداس نوروز گولی ، قارچیچی ، آغ بولوتلار کونکترین سیخانداس اولسون بیزدن ده بیر یاد انلییه ن ساغ دردلریمیز قوی دیکلسین ، داغ اولسون	(۳) چون چارتاق را فیکند باد نوبهار آشکار نوروزگلی و قارچیچی گردد بفشارد ابر پیرهن خود به مرغزار باد از ما هر آنکه یاد کند بی گزند گو : درد ما چو کوه بزرگ و بلند باد
(۴) دالوی داغلا سین ! حیدربابا ، گون اوزون گوکسون ، بولاخلارون آغلا سین ! دسته گول باغلا سین ! اوشاخلارون بیر ینل گلنده ، ونر گتیرسین بویانا اویانا بلکه منیم یاتمیش بختیم	(۴) پشتت آفتاب حیدربابا چو داغ کند رخسار تو بخندد و جوشد ز چشمه آب خراب یک دسته گل ببند برای من بسپار باد را که بیارد به کوی من من باشد که بخت روی نماید به سوی
(۵) حیدربابا ، سنون اوزون آغ اولسون ! بولاغ اولسون باغ اولسون ! دورت بیر یانون بیزدن سوراسنون باشون ساغ اولسون ! قضو قدر ، اولوم-ایتیمدی دوتیا ینتیمدی دوتیا بویی اوغولسوزدی ،	(۵) حیدربابا ، همیشه سر تو بلند باد مند باد از باغ و چشمه دامن تو فره از بعد ما وجود تو دور از گزند باد شد دنیا همه قضا و قدر ، مرگ ومیر این زال کی ز کشتن فرزند سیر شد ؟

حیدربابا ، یوئوم سنن کچ اولدی
دیم ، گنج اولدی عومروم کنجدی ، گلمه
هنج بيلمه دیم گوزلرون ننج اولدی
دوئوم وار ، بيلمیدیم دوئنگه لر وار
وار ایتگین لیک وار ، آیریلیق وار ، اولوم

(۷)

حیدربابا ، ایگیت آمک ایتیرمز
بیتیرمز عومور کنچر ، افسوس بره
نامرد اولان عومری باشا ینتیرمز
سیزلری بیزد ، واللاه ، اونوتاریق
گورنمسک حلال اندون بیزلری

(۸)

سسلننده حیدربابا ، میراژدر
کند ایچینه سسدن - کویدن دوشنده
دیللندیرنده عاشیق رستم سازین
یادوندادی نه هولسک قاجاردیم
اوجاردیم قوشلار تکین قاناد آچیب

(۹)

شنگیل آوا یوردی ، عاشیق آلماسی
قوناق قالماسی گاهدان گندوب ، اوردا
داش آلماسی ، آلما ، هیوا سالماسی
یادیمدا قالیب شیرین یوخی کیمین
اثر قویوب روحومدا ، هر زادیمدا

(۱۰)

قازلاری حیدربابا ، قوری گولون
گدیکلرین سازاخ چالان سازلاری
کت کوشنین پاییزلاری ، یازلاری
سینما پرده سی دیر گوزومده بیر
اوزومده تک اوتوروب ، سنیر انده رم

(۱۱)

حیدربابا ، قره چمن جاداسی
صداسی چوشلارین گلر سسی ،
کربلیا گندنلرین قاداسی
گوزونه دوشسون بو آج یولسوزلارین
تمدونون اویدوخ یالان سوزونه

(۱۲)

آزدیریپ حیدربابا ، شیطان بیزی
محبتی اورکلردن قازدیریپ
قره گونون سرنوشتین یازدیریپ
خلقی بیربیرین جانینا سالیب
باریشیغی بلشدیریپ قانینا

(۱۳)

باخان اولسا ، قان آخماز گوز یاشینا
انسان اولان بنلینه تاخماز

گشت راه من حیدربابا ، ز راه تو کچ
عمرم گذشت و ماند به سویت نگاه من
من دیگر خبر نشد که چه شد زادگاه
هیچم نظر بر این ره پر پریچ و خم نبود
نبود هیچم خبر زمرگ و ز هجران و غم

(۷)

بر حق مردم است جوانمرد را نظر
در گذر جای فسوس نیست که عمر است
نامرد مرد ، عمر به سر می برد مگر !
جاودانه ایم در مهر و در وفا ، به خدا ،
ما را حلال کن ، که غریب آشیانه ایم

(۸)

زمان که زند بانگ دلنشین میراژدر آن
شور افکند به دهکده ، هنگامه در زمین
رستم عاشق بیا ببین از بهر ساز
بی اختیار سوی نواها دویدم
رسیدم چون مرغ پرگشاده بدانجا

(۹)

در سرزمین شنگل آوا ، سیب عاشقان
میهمان آن رفتن بدان بهشت و شدن
با سنگ ، سیب و یه زدن و ، خوردن آنچنان !
خوشی ماندگار شد در خاطرم چو خواب
روح همیشه بارور از آن دیار شد

(۱۰)

قوری گول و پرواز غازها حیدربابا ،
در سینه ات به گردنه ها سوز سازها
بهار تو ، در دشت نازها پاییز تو ،
چون پرده ای به چشم دلم نقش بسته است
شت که تنها نشسته است وین شهریار

(۱۱)

حیدربابا ، زجاده شهر قراچمن
بانگ می زند آیند مرد و زن چاووش
ریزد ز زائران حرم درد جان وتن
گداصفتان دروغگو بر چشم این
نفرین بر این تمدن بی چشم و آبرو

(۱۲)

است است گول و زده دور گشته ایم شیطان زده
کنده است مهر را ز دل و کور گشته ایم
سرنوشت تیره چه بی نور گشته ایم زین
این خلق را به جان هم انداخته است دیو
صلح را نشسته به خون ساخته است دیو خود

(۱۳)

هرکس نظر به اشک کند شر نمی کند
انسان هوس به بستن خنجر نمی کند

بهشتیمیز جهتم اولماقدادیر !
اولماقدادیر ! ذی حجه میز محرم

(۱۴)

خزان ینلی یارپاخلاری تۆکنده
کنده چۆکنده ، بولوت داغدان یننپ
شیخ الاسلام گۆزل سسین چکنده
دیردی نیسگیللی سوز اورکره
آغاشلار دا آلاها باش ایردی

(۱۵)

دولماسین ! داشلی بولاخ داش-قومونان
باخچالاری سارالماسین ، سولماسین !
اولماسین ! اوردان کنچن اتلی سوسوز
دینه : بولاخ ، خیرون اولسون آخارسان
باخارسان افقلره خمار-خمار

(۱۶)

حیدر بابا ، داغین ، داشین ، سره سی
دالیسیندا فره سی کهلیک اوخور ،
قوزولارین آغی ، بوژی ، قره سی
اوزونی بیر گندیديم داغ-دره لر
اوخویندیم : « چوبان ، قیتر قوزونی »

(۱۷)

ینرین دوزونده حیدر بابا ، سولی
بولاخ قننیر چای چمنین گوزونده
اوزونده بولاغ اوتی اوزر سویون
گوزل قوشلار اوردان گلیب ، گنچلر
ایچلر خلوتلیوب ، بولاخان سو

(۱۸)

پیچین اوستی ، سونبول بیچن اوراخلار
زولفی دارار داراخلار ایله بیل کی ،
شکارچیلار بیلدیرچینی سوراخلار
ایچلر بیچین چیلر ایرانلارین
بیرهوشلایب ، سوتنان دوروب ، بیچلر

(۱۹)

گوئی باتاندا حیدر بابا ، کندین
اوشاقلارون شامین نییوب ، یاتاندا
آتاندا آی بولوتدان چیخوب ، قاش-گوز
بیزدن ده بیر سن اولارا قصه ده
ده قصه میزده چوخلی غم و غصه

(۲۰)

قاری ننه گنجه ناغیل دیبنده
دوبنده کوک قالخیب ، قاپ-باجانی
قورد گنچنین شنگولوسون یبنده
اولنیدیم من قاییدیپ ، بیرده اوشاق
بیر گول آجیب ، اوندان سورما سولنیدیم

یقین بهشت ، جهتم شود به ما فردا
ما ذیحجه ناگزیر ، محرم شود به

(۱۴)

هنگام برگ ریز خزان باد می وزید
می خزید از سوی کوه بر سر ده ابر
با صوت خوش چو شیخ مناجات می کشید
حق دلها به لرزه از اثر آن صلاهی
خم می شدند جمله درختان برای حق

(۱۵)

و خاک و خس داشلی بولاخ مباد پر از سنگ
پژمرده هم مباد گل و غنچه یک نفس
کس از چشمه سار او نرود تشنه هیچ
ای چشمه ، خوش به حال تو کاتجا روان شدی
شدی چشمی خمار بر افق آسمان

(۱۶)

حیدر بابا ، ز صخره و سنگت به کوهسار
او جوجه رهسپار کبکت به نغمه ، وز پی
از بره سفید و سیه ، گله بی شمار
دره را ای کاش گام می زدم آن کوه و
می خواندم آن ترانه « چوپان و بره » را

(۱۷)

سولی ینر ، آن رشک آفتاب در پهنشد
جوشنده چشمه ها ز چمنها ، به پیچ و تاب
اوتی شناور سرسبز روی آب بولاغ
زیبا پرندگان چون از آن دشت بگذرند
بنوشند و بر پرند خلوت کنند و آب

(۱۸)

وقت درو ، به سنبله چین داسها نگر
زلف شانه زند شانه ها مگر گویی به
در کشتزار از پی مرغان ، شکارگر
خشک ، غذای دروگران دوغ است و نان
کران خوابی سبک ، دوباره همان کار بی

(۱۹)

حیدر بابا ، چو غرصة خورشید شد نهان
بخوابند کودکان خوردند شام خود که
وز پشت ابر غمزه کند ماه آسمان
ساز کن از غصه های بی حد ما قصه
چشمان خفته را تو بدان غصه باز کن

(۲۰)

ساز میکند قاری ننه چو قصه شب
کولاک ضربه ای زده ، در باز می کند
کند با گرگ ، شنگلی سخن آغاز می
ای کاش بازگشته به دامن کودکی
کودکی یک گل شکفتی به گلستان

(۲۱)

بال بلله سین بیه ردیم عمه جانین
سوئنان دوروب ، اوُس دُونومی گییه ردیم
تیرینگنی دبیه ردیم باخچالاردا
آی اوزومی او اُزدیرن گونلریم !
گونلریم ! آغاج مینیپ ، ات گزدرن

(۲۲)

هچی خالا چایدا پالتار یوواردی
سوواردی ممد صادق داملارینی
هنج بیلمزدیک داغدی ، داشدی ، دوواردی
آشاردیق هریان گلدی شیلانغ آتیب ،
آلاه ، نه خوش غمسیز-غمسیز یاشاردیق

(۲۳)

مناجاتی دبیه ردی شیخ الاسلام
مشرحیم لباده نی گییه ردی
ردی مشداجلی بوژ باشلاری بیه
بیز خوشودوق خیرات اولسون ، توئی اولسون
قوی اولسون فرق انلمز ، هر نولاجاق ،

(۲۴)

ملک نیاز ورنیلین سالاردی
چالاردی آتین چاپوپ قتیقاجیدان
قیرقی تکین گدیک باشین آلاردی
دولتیا قیزلار آچیپ پنجره
لرده نه گوزل منظره ! پنجره

(۲۵)

توتاندا حیدربابا ، کندین توئون
قیز-کلنر ، حناپیلته ساتاندا
آتاندا بیگ کلینه دامنان آلا
منیم ده او قیزلاروندا گوزوم وار
وار عاشیقلارین سازلاریندا سوزوم

(۲۶)

حیدربابا ، بولاخلارین یارپیزی
قارپیزی بوستانلارین گول بسری ،
چرچیلرین آغ ناباتی ، ساققیزی
ونرر ایندی ده وار داماغیمدا ، داد
ایتگین گندن گونلریمدن یاد ونرر

(۲۷)

اوخوردی بایرامیدی ، گنجه قوشی
آداخلی قیز ، بیگ جورابی توخوردی
سوخوردی هرکس شالین بیر باجادیان
آی نه گوزل قایدادی شال سالاماق !
بیگ شالینا بایراملیغین باغلاماق

(۲۸)

شال ایسته دیم منده انوده آغلادیم

(۲۱)

آن لقمه های نوش غسل پیش عمه جان
تن کردم همان خوردن همان و جامه به
در باغ رفته شعر مثل خواندن آنچنان !
کشیدم ! آن روزهای ناز خودم را
چو بی سوار گشته به هر سو دویدم !

(۲۲)

کنار است جامه شوی هچی خاله به رود
ممد صادق به کاهگل بام ، کرده روی
ز دیوار ، کو به کوی ما هم دوان ز بام و
بازی کنان ز کوچه سرازیر می شدیم
سیر می شدیم ! ما بی غمان ز کوچه مگر

(۲۳)

آن شیخ و آن اذان و مناجات گفتنش
یه لباده بردنش مشدی رحیم و دست
حاجی علی و دیزی و آن سیر خوردنش
شاد بودیم بر عروسی وخیرات جمله
ما را چه غم ز شادی و غم ! هر چه باد باد !

(۲۴)

و ورنکیل در شکار اسب ملک نیاز
کج تازیانه می زد و می تاخت آن سوار
را عقاب وار دیدی گرفته گردنه ها
وه ، دختران چه منظره ها ساز کرده اند !
باز کرده اند ! بر کوره راه پنجره ها

(۲۵)

حیدربابا ، به جشن عروسی در آن دیار
فتیله فروشند بار بار زنها حنا -
داماد سیب سرخ زند پیش پای یار
تو چشم من مانده به راه دخترکان
در ساز عاشقان تو دارم بسی سخن

(۲۶)

لب چشمه سارها از عطر پونه ها به
از هندوانه ، خربزه ، در کشتزارها
گونه بارها از سقر و نبات و از این
مانده است طعم در دهنم با چنان اثر
خبر کز روزهای گمشده ام می دهد

(۲۷)

نوروز بود و مرغ شباویز در سرود
یار بود جوراب یار بافته در دست
آویخته ز روزنه ها شالها فرود
! این رسم شال و روزنه خود رسم محشری است
عیدی به شال نامزدان چیز دیگری است !

(۲۸)

شب روم به بام با گریه خواستم که همان

غلام گيله قاشديم ، شالی ساللاديم
باغلادی فاطمه خالامنه جوراب
خان ننه می یادا سالیب ، آغلادی

(۲۹)

باخچاسی حیدربابا ، میرزَممدین
باخچالارین تورشاشیرین آچاسی
گلینلرین دوزمه لری ، طاخچاسی
دوزوگر گوزلریمین رفینده هی
خیمه وورار خاطره لر صفینده

(۳۰)

اولوب ، قیزیل پالچیق آزلر بایرام
ناققیش ووروب ، اوتقلاری بزلر
دوزمه لری دوزلر طاخچالارا
قیزگلینین فندقچاسی ، حناسی
قایناناسی هوسله نر آناسی ،

(۳۱)

باکی چی نین سوزی ، سووی ، کاغیزی
آغوزی ، اینکلرین بولاماسی
چرشنبه نین گیردکانی ، مویزی
چرشنبه قیزلار دییه ر : « آتیل ماتیل
آینا تکین بختیم آچیل چرشنبه »

(۳۲)

یویاردیق یومورتانی گویچک ، گوللی
چاققیشدیریب ، سینانلارین سو یاردیق
دو یاردیق ؟ اویناماقدان بیرجه مگر
علی منه یاشیل آشیق ونردی
درردی ارضا منه نوروزگوللی

(۳۳)

نوروز علی خرمنده ول سورردی
کورردی گاهدان بینوب ، کولشلری
داغدان دا بیر چوبان ایتی هورردی
ساخلادی اوندا ، گوزدن ، اولاخ ایاخ
داغا باخیب ، قولاخلارین ساخلادی

(۳۴)

گلنده آخشام باشی ناخیرینان
قودوخلاری چکیب ، وورادیق بنده
کنده ناخیر گنجیب ، گندیب ، پنتنده
حیوانلاری چلیپاق مینیپ ، قوواردیق
سوواردیق سوز چیخسایدی ، سینه گریب ،

(۳۵)

یاز گنجه سی چایدا سولار شاریلدار
آشیب خاریلدار داش-قیه لر سنلده
قارانلیقدا قوردون گوزی پاریلدار
اولاشدی ، ایتر ، گوردون ، قوردی سنجیب

غلام آویخته ز روزنه خانه
جوراب بست و دیدمش آن شب ز روزنه
ننه بگریست خاله فاطمه با یاد خان

(۲۹)

در باغهای میرزامحمد ز شاخسار
گوشوار آلوچه های سبز وثرش ، همچو
وان چیدنی به تاقچه ها اندر آن دیار
اند صف بسته اند و بر رف چشم نشسته
صفها به خط خاطره ام خیمه بسته اند

(۳۰)

چون طلا نوروز را سرشتن گلهای
با نقش آن طلا در و دیوار در جلا
بلا هر چیدنی به تاقچه ها دور از او
رنگ حنا و فتدقه دست دختران
مادران دلها ربوده از همه کس ، خاصه

(۳۱)

با پیک بادکوبه رسد نامه و خبر
پام و در زاینده گاوها و پر از شیر ،
آجیل چارشنبه ز هر گونه خشک و تر
داستان آتش کنند روشن و من شرح
خود با زیان ترکی شیرین کنم بیان :
چرشنبه قیزلار دییه ر : « آتیل ماتیل
آینا تکین بختیم آچیل چرشنبه »

(۳۲)

پرنگار با تخم مرغ های گلی رنگ
با کودکان دهکده می باختم قمار
انتظار ما در قمار و مادر ما هم در
من داشتم بسی گل وقاپ قمارها
یادگارها از دوستان علی و رضا

(۳۳)

نوروز علی و کوفتن خرمن جوش
از نوش پوشال جمع کردنش و رفتن
از دوردستها سگ چوپان و عوعوش
سگ دیدی که ایستاده الاغ از صدای
با گوش تیز کرده برای بلای سگ

(۳۴)

دواب وقت غروب و آمدن گله
در بند ماست کره خرها به پیچ و تاب
آفتاب گله رسیده در ده و رفته است
بر پشت کره ، کره سواران ده نگر
نگر جز گریه چیست حاصل این کار ؟ به

(۳۵)

شبها خروشد آب بهاران به رودبار
کوهسار در سیل سنگ غرد و غلتد ز

کشند سگها شنیده بوی وی و زوزه می
گرگان گریخته ، به زمین پوزه می کشند

(۳۶)

زمستان بهانه ای است بر اهل ده شبان
وان کلبه طویله خودش گرمخانه ای است
شدن خود فسانه ای است در رقص شعله ، گرم
سُنجد میان شبچره با مغز گردکان
به آسمان صحبت چو گرم شد برود تا

(۳۷)

آمد ز بادکوبه پسرخاله ام شُجا
صحبتی رسا با قامتی کشیده و با
در بام شد سماور سوقاتیش به پا
او از بخت بد عروسی او شد عزای
آیینه ماند و نامزد و های های او

(۳۸)

آهوی خُتن چشمان ننه قیز به مئل
رخشنده را سخن چو شکر بود در دهن
من ترکی سروده ام که بدانند ایل
این عمر رفتنی است ولی نام ماندگار
ماندگار تنها ز نیک و بد مزه در کام

(۳۹)

پیش از بهار تا به زمین تابد آفتاب
است در حساب با کودکان گلوله برفی
پاروگران به سرسره کوه در شتاب
دور گویی که روحم آمده آنجا ز راه
چون کبک ، برفگیر شده مانده در حضور

(۴۰)

رسته‌های پیرزن رنگین کمان ، کلاف
خورشید ، روی ابر دهد تاب آن رسن
دهن دندان گرگ پیر چو افتاده از
از کوره راه گله سرازیر می شود
شود لبریز دیگ و بادیه از شیر می

(۴۱)

دندان خشم عمه خدیجه به هم فشرد
خود فشرد کز کرد ملابقر و در جای
روشن تنور و ، دود جهان را به کام بُرد
به جوش قوری به روی سیخ تنور آمده
در توی ساج ، گندم بوداده در خروش

(۴۲)

خانه برده ایم جالیز را به هم زده در
در خانه ها به تخته - طبقها سپرده ایم
ناپخته خورده ایم از میوه های پخته و
تخم کدوی تنبل و حلوائی و لبو
و سبو خوردن چنانکه پاره شود خُمره

(۳۶)

طوله لرین اوْتاغی قیش گنجه سی
کتلیلرین اوْتوراغی ، یاتاغی
یاتاغی بوخاریدا یانار اوْتون
شبچره سی ، گیردکانی ، ایده سی
سسی کنده باسار گولُوب - دانیشماق

(۳۷)

شجاع خال اوْغلونون باکی سوْقتی
صحبتی دامدا قوران سماواری ،
یادیمدادی شسلی قدی ، قامتی
اوْلدی جوْنمه گین توْیی دوْندی ، یاس
ننه قیزین بخت آیناسی کاس اوْلدی

(۳۸)

گوْزلی حیدربابا ، ننه قیزین
رخشنده نین شیرین-شیرین سوْزلی
اوْزلی ترکی دندیم اوْخوسونلار
بیلسینلر کی ، آدام گندر ، آد قالار
قالار یاخشی-پیسدن آغیزدا بیر داد

(۳۹)

یاز قاباغی گوْن گوْنیی دوْینده
سین سوْینده کند اوْشاغی قار گوْلله
کوْزکچی لر داغدا کوْزک زوْینده
اوْرداور منیم روحوم ، ایله بیلون
کهلیک کیمین باتیب ، قالیب ، قاردادور

(۴۰)

اوزاداندا ایشینی قاری ننه
گوْن بولوتدا آییردی تشینی
دیشینی قورد قوجالیب ، چکدیرنده
سوْری قالخیب ، دوْلئیدان آشاردی
داشاردی بایدالارین سوْتی آشیب ،

(۴۱)

خجه سلطان عمه دیشین قیساردی
میساردی ملا باقر عم اوْغلی تنز
تندیر یانیب ، توْسی انوی باساردی
قایناردی چایدانیمیز ارسین اوْسته
قوْورقامیز ساج ایچینه اوْیناردی

(۴۲)

گتیرردیک آشاغی بوْستان پوزوب ،
دوْلدوریدیق انوده تاختا-طباغی
قاباغی تندیرلرده پیشیرردیک
اوْزون نییوب ، توْخوملارین چیتداردیق
چاتداردیق چوْخ ینمکدن ، لاپ از قالا

(۴۳)

کنده اوشاقلارین سسی دوشردی
بیزده بویاننان انشیدیب ، بیلنده
سالاردیق شیللاق آتیب ، بیر قیشقریق
بوغدا ونریب ، آرموتلاردان آلاردیق

(۴۴)

گنتدیک چاپا میرزاتاغی نان گنجه
من باخیرام سنلده بوغولموش آیا
باخچایا بیردن ایشیق دوشدی اوتای
ای وای دندیک قورددی ، قنتدیک قاشدیق
کوللوکدن آشدیق هنج بیلمه دیک نه وقت

(۴۵)

حیدربابا ، آغاجلارون اوجالدی
جوانلارون قوجالدی آما حنیف ،
توخلیلارون آریخلیب ، آجالدی
قاش قردی ، کولگه دوندی ، گون باتدی
قوردون گوزی قارانیقدا برکدی

(۴۶)

آلاه چیراغی انشیتیمیشم یانیر
دایر اولوب مسجدیزون بولاغی
اوشاغی راحت اولوب کندین انوی ،
منصورخاتین الی-قولی وار اولسون
اولسون هاردا قالسا ، آلاه اوتا یار

(۴۷)

حیدربابا ، ملا ابراهیم وار ، یا یوخ ؟
اوخور اوشاقلار ، یا یوخ ؟ مکتب آچار ،
خرمن اونستی مکتبی باغلار ، یا یوخ ؟
آخوندا یتیرسن سلام مندن
ادبلی بیر سلام مالاکلام

(۴۸)

گندیب تبریزه خجه سلطان عمه
آما ، نه تبریز ، کی گلمیر بیزه
انمیمزه بالام ، دورون قویاخ گنداخ
آقا اولدی ، تو فاقیمیز داغیلدی
ساغیلدی قویون اولان ، یاد گندوبن

(۴۹)

حیدربابا ، دوتیا یالان دوتیادی
قالان دوتیادی سلیماننان ، نوحدان
اوغول دوغان ، درده سالان دوتیادی
آلبیدی هر کیمسیه هر نه ونریب ،
افلاطوننان بیر قوری آد قالیبیدی

(۵۰)

دوندوگر حیدربابا ، یار و یولداش
بیر-بیر منی چولده قویوب ، چوندوگر
سوندوگر چشمه لریم ، چیراخلاریم ،

(۴۳)

از ورزغان رسیده گلایی فروش ده
خروش ده از بهر اوست این همه جوش و
دنیا دیگری است خرید و فروش ده
ایم ما هم شنیده سوی سبدها دویده
گندم بداده ایم و گلایی خریده ایم

(۴۴)

کنار رود مهتاب بود و با تقی آن شب
من محو ماه و ماه در آن آب غرق بود
دو زود زان سوی رود ، نور درخشید و هر
گفتیم آی گرگ ! و دویدیم سوی ده
ده چون مرغ ترس خورده پریدیم توی

(۴۵)

حیدربابا ، درخت تو شد سبز و سربلند
پیر و دردمند لیک آن همه جوان تو شد
گشتند بره های فربه تو لاغر و نژند
در جهان خورشید رفت و سایه بگسترد
چشمان گرگها بدرخشید آن زمان

(۴۶)

ده گویند روشن است چراغ خدای
دایر شده است چشمه مسجد برای ده
ده راحت شده است کودک و اهل سرای
منصور خان همیشه توانمند و شاد باد !
! در سایه عنایت حق زنده یاد باد

(۴۷)

حیدربابا ، بگوی که ملای ده کجاست ؟
کجاست ؟ آن مکتب مقدس بر پای ده
آن رفتنش به خرمن و غوغای ده کجاست ؟
باد ! از من به آن آخوند گرامی سلام
عرض ارادت و ادبم در کلام باد !

(۴۸)

کار خویش تبریز بوده عمه و سرگرم
ما بی خبر ز عمه و ایل و تبار خویش
خویش برخیز شهریار و برو در دیار
بابا بمرد و خانه ما هم خراب شد
شد هر گوسفند گم شده ، شیرش برآب

(۴۹)

دنیا همه دروغ و فسون و فسانه شد
روانه شد کشتی عمر نوح و سلیمان
ناکام ماند هر که در این آشیانه شد
ستانده است بر هر که هر چه داده از او
نامی تهی برای فلاطون بمانده است

(۵۰)

رفیقان و دوستان حیدربابا ، گروه

اوّلدی دُنیا منه خرابه شام

(۵۱)

عم اوْغلینان گندن گنجه قیچاغا
اویناغا آی کی چیخدی ، اتلار گلدی
دیرماشیردیق ، داغلان آشیردیق داغا
اویناندی مش ممی خان گوی آتینی
تفنگینی آشیردی ، شاققیلادتدی

(۵۲)

دره سی حیدربابا ، قره کولون
خشگنابین یوئی ، بندی ، بره سی
سی اوردا دوشر چیل کهلگین فره
اوردان گنجر یوردوموزون اوْزونه
سوزونه بیزده گنچک یوردوموزون

(۵۳)

خشگنابی یامان گوته کیم سالیب ؟
کیم قالیب ؟ سیدلردن کیم قیریلیب ،
آمیر غفار دام-داشینی کیم آلیب ؟
؟ بولاخ گنه گلیب ، گولی دولدورور
یاقورویوب ، باخچالاری سولدورور ؟

(۵۴)

تاجبیدی آمیر غفار سیدلرین
شاهلار شکار انتمه سی قیقاجیبیدی
آجیبیدی مرده شیرین ، نامرده چوخ
مظلوملارین حقّی اوْسته آسردی
کسردی ظالم لری قیلش تکین

(۵۵)

میر مصطفا دایی ، اوجابوی بابا
تولستوی بابا هیکلی ، ساققاللی ،
انیلردی یاس مجلسینی توی بابا
آردمی خشگنابین آبروسی ،
مسجدلرین ، مجلسلرین گورکمی

(۵۶)

باغلارکیمی مجدالسّادات گولردی
گورولردی بولوتلی داغلارکیمی
باغلارکیمی سوز آغزیندا اریردی
آلنی آچیق ، یاخشی درین قاناردی
یاناردی یاشیل گوزلر چیراغ تکین

(۵۷)

منیم آتام سفره لی بیر کیشیبیدی
ایشیبیدی انل الیندن توتماق اوئون
گوزلرین آخره قالمیشیبیدی
دونوبلر اونان سورأ دونرگه لر
محبّتین چیراخلاری سونوبلر

بخشکید همچنان مُرد آن چراغ و چشمه
خورشید رفت روی جهان را گرفت غم
دم دنیا مرا خرابه شام است دم به

(۵۱)

قِچاق رفتم آن شب من با پسر عمو
روبرو اسبان به رقص و ماه درآمد ز
خوش بود ماهتاب در آن گشتِ کو به کو
کرد اسب کبود مش ممی خان رقص جنگ
غوغا به کوه و دره صدای تفنگ کرد

(۵۲)

راه خشگناب در درّه قره کول و در
در صخره ها و کبک گداران و بند آب
خواب کبکان خالدار زری کرده جای
زانجا چو بگذرید زمینهای خاک ماست
ماست این قصه ها برای همان خاک پاک

(۵۳)

امروز خشگناب چرا شد چنین خراب ؟
سادات خشگناب ؟ با من بگو : که مانده ز
آمیر غفار کو ؟ کجا هست آن جناب ؟
آب چشمه سار ؟ آن برکه باز پر شده از
یا خشک گشته چشمه و پژمرده کشتزار ؟

(۵۴)

سرور سادات دهر بود آمیر غفار
در عرصه شکار شهان نیک بهر بود
نامرد زهر بود با مرد شهید بود و به
لرزان برای حقّ ستمدیدگان چو بید
برید چون تیغ بود و دست ستمکار می

(۵۵)

میر مصطفی و قامت و قد کشیده اش
رسیده اش آن ریش و هیکل چو تولستوی
شکر زلب بریزد و شادی ز دیده اش
او آبرو عزّت آن خشگناب بود
مسجد و مجالس ما آفتاب بود در

(۵۶)

باغ مجدالسّادات خنده خوش می زند چو
چون ابر کوهسار بغرد به باغ و راغ
چراغ حرفش زلال و روشن چون روغن
با جبهت گشاده ، خردمند دیه بود
بود چشمان سبز او به زمرد شبیه

(۵۷)

آن سفره های باز پدر یاد کردنی است
کردنی است آن یاریش به ایل من انشا
روحش به یاد نیکی او شاد کردنی است
روزگار وارونه گشت بعد پدر کار

سی میرصالحین دلی سولوق انتمه
میر عزیزین شیرین شاخسی گنتمه سی
سی میرممدین قورولماسی ، بیتمه
ایندی دنسک ، احوالاتدی ، ناغیلدی
داغیلدی گنچدی ، گنتدی ، ایتدی ، باتدی ،

(۵۹)

میر عبدولون آینداقاش یاخماسی
آخماسی جوجیلریندن قاشینین
بوئلتماسی ، دام-دوواردان باخماسی
بخیر ! شاه عباسین دوربوئی ، یادش
خشگنابین خوش گوئی ، یادش بخیر !

(۶۰)

یاپاردی ستاره عمه نریک لری
میرقادر ده ، هر دم بیرین قاپاردی
چاپاردی قاپیپ ، یئیوب ، دایچاتکین
گوکمه لیدی اوئون نریک قاپیاسی
شاپیاسی عمه مینده ارسینین

(۶۱)

حیدربابا ، امیر حیدر ننینیور ؟
قنینیور یقین گنه سماواری
دای قوچالیب ، آلت انگین چنینیور
قاشینا قولاخ باتیب ، گوزی گیریپ
یازیق عمه ، هاوا گلیب باشینا

(۶۲)

سوزوئی خاتم عمه میرعبدولون
انشیدنده ، ایه ر اغز-گوزوئی
اوزوئی مکامدا وئرر اوئون
دعوالارین شوخلوغیلان قاتالار
یاتالار اتی یئیوب ، باشی آتیپ ،

(۶۳)

فضه خانم خشگنابین گوئییدی
قولییدی آمریچیا عمقزینون
رُخساره آرتیستیدی ، سوگوئییدی
یانسیلار سید حسین ، میر صالحی
امیرجعفر غیرتلی دیر ، قان سالار

(۶۴)

کلردی سحر تنزدن ناخیرچیلار
قوئون-قوزی دام باجادا ملردی
بلردی عمه جانیم کورپه لرین
تندیرلرین قوزاناردی توسیسی
ایسیسی چورکلرین گوزل اییی ،

(۶۵)

گویرچینلر دسته قالخب ، اوچالار
پرده آچالار گون ساچاندا ، قیزیل

(۵۸)

بازیش بشنو ز میرصالح و دیوانه
سید عزیز و شاخسی و سرفرازیش
میرممد و نشستن و آن صحنه سازیش
گفتنم همه افسانه است و لاف امروز
گزاف بگذشت و رفت و گم شد و نابود ، بی

(۵۹)

بشنو ز میر عبدل و آن وسمه بستنش
گستنش تا کنج لب سیاهی وسمه
از بام و در نگاهش و رعنا نشستنش
! شاه عباسین دوربوئی ، یادش بخیر
خشگنابین خوش گوئی ، یادش بخیر !

(۶۰)

تنور عمه ستاره نازک را بسته در
هر دم رُبوده قادر از آنها یکی به روز
دور چون کُرّه اسب تاخته و خورده دور
آن صحنه ریودن نان خنده دار بود
! سیخ تنور عمه عجب ناگوار بود

(۶۱)

گویند میر حیدرت اکنون شده است پیر
دلپذیر برپاست آن سماور جوشان
شد اسب پیر و ، می جود از آروار زیر
گوش کر ابرو فتاده کنج لب و گشته
بیچاره عمه هوش ندارد به سر دگر

(۶۲)

باز می کند میر عبدل آن زمان که دهن
عمه خاتم دهن کجی آغاز می کند
کند با جان ستان گرفتن جان ساز می
تا وقت شام و خواب شبانگاه می رسد
رسد شوخی و صلح و دوستی از راه می

(۶۳)

فضه خانم گزیده گلهای خشگناب
حساب یحیی ، غلام دختر عمو بود در
رُخساره نیز بود هنرمند و کامیاب
سید حسین ز صالح تقلید می کند
غیرت است جعفر و تهدید می کند با

(۶۴)

سگان از بانگ گوسفند و بز و برّه و
غوغا به پاست صبحدمان ، آمده شبان
در بند شیر خواره خود هست عمه جان
بیرون زند ز روزنه دود تنورها
بخورها از نان گرم و تازه دم خوش

(۶۵)

جلالی گون اوجالیب ، آرتارداغین
طبیعتین جوانلار جمالی

(۶۶)

آشاندا حیدربابا ، قارلی داغلار
گنجه کروان یولون آزیب ، چاشاندا
کاشاندا من هارداسام ، تهراندا یا
اوزاقلاردان گوزوم سنچر اولتاری
اولتاری خیال گلیب ، آشیب ، گنچر

(۶۷)

بیر چیخیدیم دام قیه نین داشینا
گنچمیشینه ، یاشینا بیر باخیدیم
بیر گورئیدیم نه لر گلمیش باشینا
آغلاردیم منده اونون قارلاریلان
قیش دوندوران اورکلری داغلاردیم

(۶۸)

سی خندانلی حیدربابا ، گول غنچه
آما حنیف ، اورک غذاسی قاندی
زیندانلی زندگانلیق بیر قارانیق
بو زیندانی درجه سین آچان یوخ
یوخ بو دارلیقدان بیرقورتولوب ، قاچان

(۶۹)

حیدربابا گویلر بوتون دومانلی
یاماندی گونلریمیز بیر-بیریندن
بیر-بیرورذن آیریلما یون ، آماندی
آلبیلار یاخشیلغی الیمیزدن
یاخشلی بیزی یامان گوته سالیبلار

(۷۰)

قارقینمیش فلکدن بیر سوروشون بو
نه ایستیور بو قوردوغی کلکدن ؟
الکدن دینه گنجیرت اولدوزلاری
قوی توکوسون ، بو یئر اوژی داغیلین
یغیلین بو شیطانیق قورقوسی بیر

(۷۱)

بیر اوچنیدیم بو چیرپینان یلنین
آشان سنلین باغلاشنیدیم داغدان
آغلاشنیدیم اوزاق دوشن انلین
سالدی بیر گورنیدیم آیریلیغی کیم
اولکه میزده کیم قیریلدی ، کیم قالدی

(۷۲)

سالدیم نقسی من سنون تک داغا
سنده قنیر ، گویلره سال بوسسی
ققسی بایقوشوندا دار اولماسین
بوردا بیر شئر دارد اقالیب ، باغیریر
چاغیریر مروّت سیز انسانلاری

آسمان گویی گشاده پرده زرین در
در نور ، باز و بسته شود پرده هر زمان
کوه در اوج آفتاب نگر بر جلال
زیبا شود جمال طبیعت در آن شکوه

(۶۶)

پشت کوه گر کاروان گذر کند از برف
شب راه گم کند به سرازیری ، آن گروه
پرشکوه باشم به هر کجای ، ز ایران
چشم بیابد اینکه کجا هست کاروان
میان آید خیال و سبقت گیرد در آن

(۶۷)

ای کاش پشت دام قیه ، از صخره های تو
از او ماجرای تو می آمدم که پرسم
بینم چه رفته است و چه مانده برای تو
گریه سر کنم روزی چو برفهای تو با
دلهای سرد یخ زده را داغتر کنم

(۶۸)

گل از برای دل خندان شده است غنچه
لیکن چه سود زان همه ، خون شد غذای دل
سرای دل زندان زندگی شده ماتم
کس نیست تا دریچه این قلعه وا کند
کند زین تنگنا گریزد و خود را رها

(۶۹)

حیدربابا ، تمام جهان غم گرفته است
گرفته است وین روزگار ما همه ماتم
ای بد کسی که دست کسان کم گرفته است
لانه کرد نیکی برفت و در وطن غیر
بد در رسید و در دل ما آشیانه کرد

(۷۰)

نفرین شده فلک ؟ آخر چه شد بهانه
زین گردش زمانه و این دوز و این کلک ؟
جمله زین آک گو این ستاره ها گذرد
بگذار تا بریزد و داغان شود زمین
کمین در پشت او نگیرد شیطان دگر

(۷۱)

ای کاش می پریدم با باد در شتاب
و آب ای کاش می دویدم همراه سیل
با ایل خود گریسته در آن ده خراب
؟ می دیدم از تبار من آنجا که مانده است
وین آیه فراق در آنجا که خوانده است ؟

(۷۲)

افکنده ام نفس من هم به چون تو کوه بر
فریاد من ببر به فلک ، داد من برس
این قفس بر جغد هم مباد چنین تنگ

(۷۳)

حیدربابا ، غیرت قانون قاینارکن
قالخارکن ، قره قوشلار سنن قویوپ
اوسیلدیریم داشلارینان اوینارکن
گور قوزان ، منیم همتمی اورد
اوردان آییل ، قامتیمی دارد اگور

(۷۴)

گنچنده حیدربابا . گنجه دورنا
کور اوغلونون گوزی قارا سنچنده
قیر آتینی مینیپ ، کسپب ، بیچنده
منده بوردان تنز مطلبه چاتمارام
یاتمارام ایوز گلیب ، چاتمیونجان

(۷۵)

حیدربابا ، مرد اوغللار دوغکینان
بورونلارین اوغکینان نامردلرین
گدیکلرده قوردلاری توت ، بوغکینان
آیین-شاییین اوئلاسیین قوی قوزولار
قویونلارون قویروقلارین قاتلاسیین

(۷۶)

سنون گویلون شاد اولسون ، حیدربابا
دوئیا وارکن ، آغزون دولی داد اولسون
گنچن تانیش اولسون ، یاد اولسون سنن
دینه منیم شاعر اوغلوم شهریار
دور غم اوستونه غم قالار بیر عمر

کند دادی طلب ز مردم بیداد می

(۷۳)

تا خون غیرت تو بجوشد ز کوهسار
آن کنار تا پر گرفته باز و عقابت در
با تخته سنگهایت به رقصد و در شکار
نگر برخیز و نقش همت من در سما
برگرد و قامت به سر دارها نگر

(۷۴)

شامگاه درنا ز آسمان گذرد وقت
کور اوغلی در سیاهی شب می کند نگاه
راه قیرآت او به زین شده و چشم او به
من غرق آرزویم و آیم نمی برد
برد ایوز تا نیاید خوابم نمی

(۷۵)

مردان مرد زاید از چون تو کوه نور
خاک گور نامرد را بگیر و بکن زیر
چشمان گرگ گردنه را کور کن به زور
چرند بگذار بره های تو آسوده تر
وان گله های فربه تو دنبه پرورند

(۷۶)

باغ تو شاد باد ! حیدربابا ، دل تو چو
شهد و شکر به کام تو ، عمرت زیاد باد !
من و تو به یاد باد ! وین قصه از حدیث
گو شاعر سخنور من ، شهریار من
و دور از دیار من عمری است مانده در غم